وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

میکروفیلم تهیه شد

۱۴ /۵/ ۱۳۸۳

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس
اسم کتاب صد کلمه (از حکمت قصار علی علیه السلام) مترجم عربی فارسی
مصنف ترجمه محمد بن احمد الرشید الکاتب (نسخه ناقص)
مؤلف
خطی نسخ مختلف السطر جلد مقوا
چاپی
سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۱۰
جزء کتب اخبار .... شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۲۸۱۸ .... شماره قبض
واقف حسین کی استوان .... تاریخ وقف آبان ۱۳۴۸
طول ۱۷/۵ .... عرض ۱۱ .... شماره صفحات

نام کتاب صد کلمه از حضرت علی (ع)
مؤلف رشید کاتب محمد ابن احمد
موضوع مواعظ

نعم الجليس اذا خلوت كتاب
تلهو به ان خانك الاصحاب
لا مفشيا سرا اذا استودعته
وتنال منه حكمة وصواب

ازمال

عن ابي عبد الله عليه السلام قال اصول الكفر
ثلاثة الحرص والاستكبار والحسد
فاما الحرص فادم حين نهي عن الشجرة حمله الحرص
على ان اكل منها واما الاستكبار فابليس
حين امر بالسجود فابى واما الحسد فابنا
ادم حين قتل احدهما صاحبه حسدا

ان كتاب ... كلمة ...

بسم الله الرحمن الرحيم

نعم الجليس اذا خلوت كتاب
تلهو به ان خانك الاصحاب
لا مفشيا سرا اذا استودعته
وتنال منه حكمة وصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

صد کلمه از کلام حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین و یعسوب الدین
اسد الله الغالب غالب کل غالب
و مطلوب کل طالب حجة الله فی المشارق

و المغارب علی ابن ابیطالب علیه
افضل الصلوة واکمل التحیات شرحها
محمد بن احمد الرشید الکاتب کلمات
امام معصوم است شاه مردان علی
ابیطالب اسد الله کرد در خیبر غزا
گفت بر دشمنان دین غالب
(۱) لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا (۱)
اگر کشاده شود پوشش ز یقین ابد بر یقین من

حال خلد و جحیم دانستم به یقین آنچنانکه میباید
کر حجاب از میانه برخیزد بیقین ذره نیفزاید

٢ اَلنَّاسُ نِیامٌ فَاِذا ماتوا انتَبَهوا
مردمان خفتگانند پس چون بمیرند آنگاه بیدار شوند
مردمان غافلند از عقبی همه گویی که خفتگان مانند
ضرر غفلتی که میبودند چون بمیرند آنگهی دانند

٣ اَلنَّاسُ بِزَمانِهِم اَشبَهُ مِنهُم بِآبائِهِم
مردمان بزمانه خویش مانندهترند که بپدران خویش
خلق را نیست سیرت پدران همه بر صورت زمانه روند

دوستند

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
... شادروان حسین کی استوان

دوستند آنکه زمانه نواخت دشمنند آنکه زمانه نکند

٤ قِیمَةُ کُلِّ امرِءٍ ما یُحسِنُه
قیمت هر کس بقدر دانشی است که با او بود
قیمت تو دان بقدر علم است گر تن خود بدان بیارایی
خلق در قیمت بیفزایند چون تو در علم خود بیفزایی

٥ مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ
هر که بشناخت نفس خود را بیقین بشناخت پروردگار خود را
هر که مقدار خویش بشناخت از همه حادثات ایمن گشت
از مضیق عدم برون جست در مقام سرور ساکن گشت

٦ اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ

مرد پنهانست زیر زبان خویش

مرد پنهان بود زیر زبان تا نگوید سخن ندانندش
خوب گوید لبیب گویندش زشت گوید سفیه خوانندش

٧ مَنْ عَذُبَ لِسَانُهُ كَثُرَ إِخْوَانُهُ

هر که خوش باشد زبان او بسیار باشد برادران او

گر زبانت خوش است جمله خلق در مودت برادران تو اند
ور زبانت بد است در خانه خصم جان تو چاکران تو اند

٨ بَشِّرْ مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ

مژده ده بخیل را بحادثه از روزگار یا بمیراث خوار

هر که را مال هست و خود خورنده نیست او از آن مال بهره کی دارد
٩ یا بتاراج حادثات رود یا بمیراث خوار بگذارد

لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ

را

منگر بدانکه گفت بنگر بدانچه گفت

شرف قائل و خساست مرد در سخن کی کند بهیچ اثر
تو سخن را نگر که حالش چیست بر گذارنده سخن منگر

١٠ اَلْجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامُ الْمِحْنَةِ

زاری کردن نزد بلا تمامی محنت است

در بلیت جزع مکن که جزع بتمامی دلت کند رنجور
هیچ رنجی عظیم‌تر زان نیست کز ثواب خدای مانی دور

١١ لَا ظَفَرَ مَعَ الْبَغْيِ

نیست هیچ ظفر و پیروزی با ستمکاری

هر که از راه بغی چیزی جست ظفر از راه او عنان برتافت
ور ظفر یافت منفعت نگرفت بس خیانت از ظفر که نیافت

از وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

لا ثناءَ مع الکبر ۱۲

نیست هیچ ستایش با بزرگ‌نمائی

هر کرا کبر پیشه شد همه خلق / در محافل جفای او گویند
وانکه بر منهج تواضع رفت / همه عالم ثنای او گویند

لا بِرَّ مع الشحّ ۱۳

نیست هیچ نیکوئی با بخیلی

هر که باشد بخیل مردم را / نیست ممکن که طاعتش دارند
حق که از بهر طاعت او ما را / بنوازد چگونه بگذارند

لا صحةَ مع النهم ۱۴

نیست هیچ تندرستی با بسیار خوردن

تندرستی هیچ مردم را / نشد از بسیار خوردن
عادت خویش ساز کم خوردن / اگرت جان عزیز هست بکار

لا شرف

۱۵ لا شرفَ مع سوء الادب

نیست هیچ شرافت با بی ادبی

بی ادب مرد کی شود بهتر / گرچه او را جلالت و نسبت
با ادب باش تا بزرگ شوی / که بزرگی نتیجه ادب است

۱۶ لا اجتنابَ من محرّمٍ مع حرص

ممکن نیست کناره گرفتن از محرمات با وجود حرص داشتن

حرص سوی محرمات کشد / خنک آنکس که حرص بگذاشت
گر نخواهی که در حرام افتی / دست از حرص می باید داشت

۱۷ لا راحةَ مع الحسد

نیست راحتی با وجود حسد داشتن

از حسد دور باش شاد بزی / با حسد هیچکس نباشد شاد

گر طرب از نکاح خواهی کرد مر حسد را طلاق باید داد

۱۸ لا محبّة مع المراء

نیست دوستی با وجود لجاجت

ابلهست انکه فعل اوست لجاج ابلهی را کجا علاج بود
تا توانی لجاج پیشه مکن کافت دوستی لجاج بود

۱۹ لا سؤدد مع الانتقام

نیست هیچ سروری کردن با کینه داشتن

صولت انتقام از مردم دولت مهتری کند باطل
از ره انتقام یکسو شو تا نمانی ز مهتری عاطل

۲۰ لا زیادة مع الزعارة

خوب نیست دیدن دوستان با بدخوئی

چون زیارت

۶

چون زیارت کنی عزیزان را روی خوش دار خوی از آن خوشتر
گر اگر بدخوئی کنی آنجا آن زیارت بود هبا و هدر

۲۱ لا صواب مع ترك المشورة

نیست هیچ مشورت خوبی با نکردن

مشورت رهبر صواب آید در همه کار مشورت باید
کار آنکس که مشورت نکند نادره باشد ار صواب آید

۲۲ لا مروّة ~~للكذوب~~

نیست مروت مر دروغگو را

هرکه باشد دروغ زن بروی از مروت کجا فروغ بود
گر کند عهد آن ضایع بود ور دهد وعده آن دروغ بود

۲۳ لا وفاء للملول

نیست وفا مر ملول را

مطلب تو وفا از مرد ملول نشود مجتمع ملال و وفا

گر کند عهد چون ملالت خواست بشکند عهد را بسبک جفا

۲۴ لا کرم اعز من التقی

نیست هیچ بخشایش بهتر از خداترسی

گر کرمی براه تقوی ست ره زانکه تقوی سر همه کرمهاست

ناگرفتن دو نوع جو حرام بهتر از بذل کردن درم است

۲۵ لا شرف اعلی من الاسلام

نیست هیچ شرافتی بالاتر از مسلمانی

ایکه در دل کفر ماندستی عز اسلام داده از کف

گر شرف بایدت مسلمان شو کز چه اسلام نیست هیچ شرف

۲۶ لا معقل احسن من الورع

نیست هیچ گریزگاهی بهتر از مسلمانی

ایکه در دست لشکر آفات عاجزی و ترا پناهی نیست

در پناه ورع گریز از آنکه گر ورع نیست مر ترا پناهی نیست

۲۷ لا شفیع انجح من التوبة

نیست هیچ شفیعی حاجت رواتر از توبه

ایکه بحد گناه کردستی می نترسی از آن گناه شنیع

توبه کن تا رضای حق یابی کز بهر از توبه نیست هیچ شفیع

۲۸ لا لباس اجمل من السلامة

نیست هیچ پوششی زیباتر از سلامتی

مرد را گر ز عقل بهره بود هیچ کسوت به از سلامت نیست

بسلامت اگر نباشد شاد کسوت او بجز ندامت نیست

۲۹ لا داءَ اَعیا مِنَ الجَهلِ
نیست هیچ دردی بیدرمانتر از نادانی
علم دریست نیک باقیمت جهل دردیست سخت بیدرمان
نیست از جهل جز شقاوت نفس نیست از علم جز سعادت جان
۳۰ لا مَرَضَ اَضنی مِن قِلَّةِ العَقلِ
نیست هیچ بیماری ناخوشتر از کم عقلی
ایکه بودند شب از طبیب علاج در فرو ماند جسم و جان خودی
باده در خرد فزای که نیست هیچ بیماری چو کم خردی
۳۱ لِسانُکَ یَقتَضیکَ ما عَوَّدتَهُ
زبان تو تقاضا میکند آنچه را عادت دادهٔ او را
بگو خوی زبانت را کان زود بر زبان کر خوی کنه
خویش از بد کنی بود زدهی بیش خلقت سیاه روی کنه
۳۲ اَلمَرءُ عَدُوُّ ما جَهِلَهُ
مرد دشمن

مرد دشمن دارد آنچه را که نداندش
مردمان دشمنند علمی را که ز نقصان خود نداندش
کهجرایمان محض باشد آن چون ندانند کفر خوانندش
۳۳ رَحِمَ اللهُ امرَءً عَرَفَ قَدرَهُ وَ لَم یَتَعَدَّ طَورَهُ
بیامرزد خدا آنکس را که بشناسد قدر خود را و در نگذرد از حد
رحمت ایزدی بر آنکس باد که عنان در کف جنون ننهد
قدر خود را بداند هر که قدم از حد خود برون ننهد
۳۴ اِعادَةُ الاِعتِذارِ تُذَکِّرُ لِلذَّنبِ
دوباره عذر خواستن یاد دادن بود مر گناه را
عذر یکباره خواه از گنهی که بود با راست تقصیر جاه ترا
بس عذر بازگفتن تو یاده کردن بود گناه ترا
۳۵ اَلنُّصحُ بَینَ المَلَاءِ تَقریعٌ

نصیحت کردن در میان انجمن سرزنش باشد

گر نصیحت کنی بخلوت کن که جز این شیوه نصیحت نیست
هر نصیحت که بر ملا باشد آن نصیحت بجز فضیحت نیست

٣٦ اِذا تَمَّ العَقلُ نَقَصَ الکَلامُ
چون تمام شود عقل بکاهد سخن گفتن

هر کرا اندکست پایهٔ عقل بیهده گفتنش بسیار بود
مرد را عقل چون بیفزاید در مجامع بکاهدش گفتار

٣٧ اَلشَّفیعُ جَناحُ الطّالِبِ
شفاعت خواه پر و بال جوینده است

اگر هستی تو طالب حاجات هیچ نومید از دولت مکن
تا بمطلوب خود رسی زنهار دست بر دامن شفیعی زن

٣٨ نِفاقُ المَرءِ ذِلَّتُهُ
دورویی مرد خواری است

هرکه

٩

اگر داری نفاق اندر دل خار بادت خلیده اندر حلق
هر که سازد نفاق پیشه خود خوار گردد بنزد خالق و خلق

٣٩ نِعَمُ الجُهّالِ کَرَوضَةٍ فی مَزبَلَةٍ
نعمت نادان بچو سبزه زاریست در سرگین دان

اگر داری هنر مداری مال مکن از کار خود گله
نعمت جاهلان بخواه که هست سبزه در میان مزبله

٤٠ اَلجَزَعُ اَتعَبُ مِنَ الصَّبرِ
زاری کردن پر آزارتر است از شکیبائی

در حوادث بصبر کوش که صبر بر رضای خدای مقرون است
تن مده در جزع که رنج جزع هر دم از رنج صبر افزون است

٤١ اَلمَسئُولُ حُرٌّ حَتّی یَعِدَ درخواست کرده آزاد است تا آنکه
وعده دهد

مرد مسئول چون دهد وعده / خویش را در مقام ننگ کند
هست هر کاره وفا سپرد / نیست هر کو در خلاف زند

۴۲ أَكْبَرُ الأَعْداءِ أَخْفاهُمْ مَكِيدَةً

بزرگترین دشمنان پوشیده ترین ایشانست در مکاری

بدترین دشمن تو از او آن / که نظاهر ترا نماید به
هست ممکن حذر ز دشمن جهر / نیست ممکن حذر ز دشمن سر

۴۳ مَنْ طَلَبَ ما لا يَعْنِيهِ فاتَهُ ما يَعْنِيهِ

هر که در طلب آن باشد که بکارش نمی آید از دستش برود آنچه بکارش آید

آنچه آید بکار مردم را / که بجستش دل بفرساید
فوت گردد ز دست او بشتاب / آنچه او را بکار می آید

۴۴ السّامِعُ لِلْغِيبَةِ أَحَدُ المُغْتابِينَ

شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگانست

تا توانی مکن تو غیبت کس / نه که جوید و نه کند غیبت
هر که او غیبت کسی شنود / هست همچون کننده غیبت

الذل

۴۵ الذُّلُّ مَعَ الطَّمَعِ

همه خواری با طمع است

هر که دارد طمع بمال کسان / تنش در رنج جانش در غم است
تا توانی طمع مکن زیراک / هرچه خواری است جمله در طمع است

۴۶ الرّاحَةُ مَعَ اليَأْسِ

همه آسایش و راحت نومیدی است

آنکه در حرص ماند شب و روز / با تن خسته و با دل ریش است
از ره حرص دور شو زیراک / هر کرا حرص بیش حرمان بیش است

۴۷ مَنْ كَثُرَ مِزاحُهُ حُقِدَ عَلَيْهِ وَاسْتُخِفَّ

به

در دل نگرفت هیچکس چیز بر آنکه آشکار باشد در گوشه‌های زبانش

هر که چیزی نهفت اندر دل   گر بدانی که چیست میجویش

گاه اندر میانه گفتنش   گاه اندر کناره رویش

۴۸ الْبَخِيلُ مُسْتَعْجِلُ الْفَقْرِ يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

مرد بخیل شتاب کننده است بسوی فقر زندگانیش در دنیا

چون زندگانی درویشان و محاسبه اش در آخرت

بحساب توانگران   است [illegible]

بفقرا

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

٢١٠
صلح
١٢٨١٨